اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 فقد ظهر وجه كون الجنس فة الماهیه الجسم مأخوذاً من الهیولی والفصل من الصوری و هكذا الحكم فة النظائره من الحقائق التركیبیی بإجزاء ما ذكرنا فیه. و لنا فی هذا المقام زیادی تحقیق و توضیح لكلام.

 اشكالی كه دیگران نسبت به این مسئله كیفیت اخذ جنس از ماده نه از صورت كرده بودند بر این اساس بود كه جنس یك مفهوم به اصطلاح عام و مشتركی است كه هم در ماده وجود دارد و هم در صورت در هر دوی آنها جسم وجود دارد و هر سه آنها فصل دارند در صورت جسمیت وقتی كه یك جسم را ملاحظه بكنید می‌بینید كه مركب شده از یك ماده و صورتی، این همین اجسام خارجی همه اینها تركیب ماده وصورت خارجی است مانند تركیب و ماده صورت ذهنی منتهی خوب در صورت خارجی روشن تر است مسئله واضحتر است و الا همان طوری كه قبلا عرض كردم خدمتتان حتی در صور ذهنیه ما جنس و فصل داریم و بدون جنس و فصل امكان ندارد كه ذهن یك صورتی ترسیم كند همان ماده‌ای را می‌گیرد و در وعاء نفس خودش به آن جنبه كلیت می‌دهد آن جنس برای صورت است و بعد آن تشكل و فعلیتی كه به او می‌دهد فصل برای آن صورت خواهد بود منتهی خوب این یك جنس و فصلی است كه وزن ندارد گرم ندارد سایه ندارد ثقل ندارد برای خودش یك حقیقت مجرده است ولی آن حقیقت مجرده بالاخره نحو من الوجود است نحو من الوجودی كه شكل پیدا كرده و در آن تشكلش صورت خاصی دارد مانند اشیاء خارجی كه اشیاء خارجی هم نحوٌ من الوجود هستند مگر حتما باید وجود وجود یك فیل و زرافه و نهنگ و كشتی و اینها و كوه واینها باشد تمام اشیائی كه اینها در خارج تحقق پیدا می‌كنند ولو به ذره، اینها هم دارای كیفیت همان نحو من الوجود هستند از این نظر خب تفاوتی نمی‌كند و منتهی وجودات مختلف هستند در آن حقیقت وجودیه خودشان وجودات فرق می‌كنند و دارای مراتب هستند در هر مرتبه وجودی شكل خاصی به خود می‌گیرند و آن شكل خاص همان مرتبه وجودی آنها را تشكیل می‌دهد اگر حدود وجود بحت و بسیط باشد در وجود حضرت حق كه اصلا شكلی در انجا معنا ندارد و حتی معنا هم در آنجا بسیط است یعنی خود معنا در آنجا افتراق ندارد به این كیفیت باشد ما از آن تعبیر به بسیط الحقیقه می‌كنیم و اگر از آن مرتبه نازل بشود در مراتب بعد در هر مرتبه اگر معنا پیدا بكند از آن تعبیر به عالم واحدیت می‌شود بعد آن معنا و مفهوم وقتی كه اختلاف در مصداق و حقیقت خارجی پیدا بكند ظهور اسماءكلیه و صفات كلیه می‌شود بعد همانها وقتی كه دارای صورت بشوند آن صورت به ملكوت علیا تعبیر بشود وقتی كه آنها دارای آن فعل و انفعالات خارجی باشند تعبیر به مثال منفصل و همین طور ملكوت سفلی و برزخ به آن تعبیر می‌شود بعد وقتی كه این می‌آید در عالم خارج شكل دیگری پیدا میكند عالم خارج منظور ما حالا می‌گویم عالم خارج و الا همه اینها خارج هستند همان صورت ذهنی ما هم خارج است مگر آن از خارج بیرون است من كه الان در اینجا حضور دارم من یك حقیقت وجودیه خارجی هستم دیگر، خود من، اوصاف من صفات من ذهن من نفس من اینها همه حقایق خارجی است منتهی چون چشم و نفس و عقلمان با مادیات واینها خیلی انس گرفته ما خارج را فقط همین عالم ماده و محسوساتی كه در مرآ و منظر ما است تصور می‌كنیم آنهایی كه چشمشان باز شده به عالم مثال و برزخ و بالاتر اصلا اینها این را خارج حساب نمی‌كنند! این اصلا بابا چی چی هست! ظلٌ من الظلال و عین ناقص من الاعیان، حقیقت خارجیه فقط در همان وجود است!

 همان طوری كه مطالب آنها برای ما گاهی اوقات باعث استهزاء می‌شود به خاطر نفهمی‌ما! به طوری كه بعضی از مسائل مشاهده می‌شود همین طور تفكر ما و مسائل ما برای آنها هم مسخره است همان طوری كه فرض بكنید كه یك بچه به ما وقتی كه نگاه بكند اصلا طاقت دیدن اطوار ما را ندارد صحبت ما را ندارد فرض كنیدكه در یك مجلسی بچه چهار ساله را شما بیاورید دو دقیقه می‌نشیند نگاه می‌كند كه ببیند چی دارید می‌گویید می‌گوید بابا برویم بازیمان را بكنیم چیه نشستند اینجا خودشان را علاف كردند همه را هم سر كار گذاشتند دارند یه چیزهای می‌بافند و می‌گویند نه خودشان عمل می‌كنند نه اینها چیز می‌كنند بلند شویم برویم دنبال كارمان راست هم می‌گوید همان طور هم وقتی ما به این بچه نگاه می‌كنیم به اسباب باری و توپی كه می‌زند مسخره می‌كنیم ما می‌گوییم برو بابا این عرض كنیم این چه چیزی دارد این چه بساطی است چرا نمی‌آیند اینها بنشینند ببینند این حكیم خبیر بصیر فلان الان در بالای منبر فرض كنید كه چه مطالبی را می‌گوید به جای اینكه استفاده كنند از این مطالب روایات، كلمات عرشی و فرشی و اینها، بلند می‌شوند می‌روند فرض كنید كه بازی می‌كنند یا یك ربع از منبر نگذشته صدای خواب و خرخر و بعد هم بابای بیچاره برمی‌دارد این را بلندش می‌كند و یك عبا می‌اندازد رویش كه دیگر راحت بخوابد اقلا یك خوابی بكند یك فایده‌ای ببرد حالا واللَه یك خواب بكند یك تمدد اعصاب بشود درست خوب این هم این هم این است آنهایی هم كه در آن عالم هستند نظره‌شان به ما همین است می‌گویند اینها نگاه اینها چشمشان فقط همین ماده را فقط به حساب می‌آورد و چرا؟ چون انسان با همان مرتبه‌ای كه انس دارد نسبت به همان مرتبه شعور دارد! نسبت به همان مرتبه! یعنی واقعا عجیب است واقعا این مسئله عجیب است! این بچه‌هایی كه در فطرت زاییده می‌شوند به وجود می‌آیند اینها حالاتشان چطوری است؟! یعنی وقتی كه به اینها انسان نگاه بكند اینها صفای محضند اینها صدق محضند اینها یعنی توحید محض نه بین اینها نه تفاخر است نه تكاثر است نه تكالب بر اموال است نه فلان است دنیا است اینها، با هم قهر می‌كنند تو سر و كله همدیگر می‌زنند دو دقیقه بعد با هم رفیق می‌شوند آشتی می‌كنند با هم توپ بازی می‌كنند دوباره می‌زنند تو سرهم دوباره می‌خندند اصلا نه خنده‌شان خنده است نه یعنی نه از روی مسائل نفسی است و نه قهرشان از روی مسائل نفسی است، هیچ كدام، بر حسب آن طبع و ذات خودشان با هم خوبند خوشند درست می‌كنند خراب می‌كنند چه می‌كنند فلان می‌كنند درست این حالت حالت چیست اینها اصلا نمی‌توانند وضعیت ما را كه در كلك و دروغ و اینها ست تصور كنند نمی‌توانند! نمی‌توانند حب و بغضهای ما را در وجود خودشان بقبولانند نمی‌توانند چرا؟ چون اصلا در آن مرتبه هستند در آن مرتبه انسشان فهمشان ادراكشان نفسشان همه اینها در آن مرتبه شكل گرفته و آن چیز گرفته آن حدیث پیغمبر چیست كل مولودٍ یولد علة الفطره كل مولود یولد علة الفطره ثم ابواه یحودانه بتأدیبه و ینصرانه و یمجسانه خوب این خودش این مولود به تنهایی بیاید بالا خود این بچه كه در این جا آمده بچه با صدق به دنیا آمده نه با دروغ! بچه با صفا به دنیا آمده نا با نفاق و كلك! بچه با توحید به دنیا آمده نه با شرك و كفر و ثنویت و وثنیت و امثال ذلك!

 تمام كارهایی كه ما می‌كنیم همه اینها وثنیت است همه اینها بتهایی است كه ما می‌پرستیم منتهی آن بتها لازم نیست از چوب و تراشیده و فلان باشند! آن چیزهایی كه در مقابل خدا قرار دادیم ارباب متفرقون خیر ام اللَه الوحد القهار تمام اینها ارباب متفرقون همه اینها بت هستند! تمام اینها بتهایی است كه در بتكده دل آنها را مستقر كردیم! مستقر و متمكن كردیم تمام این بتها را!

 این بچه با همین حالت بیاید بالا همان صدق در او چی همان جور می‌آید بالا همان طور صفا در او همان طور بالا می‌آید در او توحید همان جور می‌آید بالا از كلك دور است از نفاق دور است از تهمت زدن دور است از زمینه‌سازی و نمی‌دانم باندبازی و زمینه‌چینی و دور زدن از همهاین صفات رذیله ای كه بحمداللَه همه وجود همه ما را گرفته! این بچه دور است می‌آید بالا بالا بالا و با همان فضای دید به خارج نگاه می‌كند با همان فضایی كه دید او است به خارج نگاه می‌كند خیال می‌كند همه هم بایست صادق باشند یكدفعه نگاه می‌كند ا آقای كذا دروغگو درآمد می‌ریزد به هم همه چیز لذا صفا را در جوانان و نوجوانان بیابید! همیشه صداقت آنهایی كه هنوز به دنیا آغشته نشدند در فطرت خودشان بار آمدند آمدند رفتند! و لذا مشاهده می‌كنیم آنهایی كه با مسائل خلاف در وهله اول جبهه می‌گیرند پیرها نیستند پیر هزار تا فكر با خودش فكر می‌كند هزار تا مصلحت اندیشی می‌كند این را بگویم نگویم آن جا برمی‌خورد این جا برمی‌خورد آن مصلحت است این باری اینجا فلان است برای اینجا فلان است هزار جور تاوقتی كه به مصالح و مضار خودش مسئله دخلی ندارد یك زبان دارد از این جا تا آفریقا وقتی كه قضیه یك خورده به مصالح خودش برمی‌گردد صاف گرفت نشست تمام شد! انگار اصلا لال است! خوب چی شد؟ بابا این كه هزار تا زبانت چی شد قضیه چرا این طوری شد ببینید ولی جوان این نیست جوان نوجوان بچه اینها چیند صافند چون تعلق ندارند! چون هنوز این مسائل برای آنها چیز نشده! اجرای عدالت، توقع عدالت تمام اینها را شما در جوان و نوجوان می‌بیند! علیكم بالاحداث اینكه پیغمبر فرمودند كه دنبال جوانها بروید به خاطر اینكه بابا دم شتر به زمین می‌رسد یك حرف تو كله پیر شصت ساله بكنید بی‌خود وقت خودت و وقت طرف را تلف نكن علیكم بالاحداث تو داری حرف از فطرت می‌زنی حرف از مبانی اسلام و شرع می‌زنی حرف از صداقت داری می‌زنی حرف از دوری از كلك و دروغ داری می‌زنی حرف از رفتن به سمت توحید می‌زنی بابا تو كله آن آدمی‌كه هفتاد ساله است نمی‌رود! بیخود اذیت نكن خودت را و زحمت هم نكش! حرف را بزن برو گرفت گرفت آنی كه تو كله‌اش می‌رود آن كسی است كه فطرتش و آن وضعیتش و آن موقعیتش با آن چه را كه تو می‌گویی می‌خواند دنبال او برو او را برو دنبالش دست او را برو بگیر آن را برو محكم بكن برو نگذار دنبال این خطاو فلان برود هان دیدید آدم گاهی اوقات مثلا با یك جوانها با نوجوانها وقتی كه صحبت می‌كنی یك خورده حرف می‌زنی آقا راست می‌گویی درست است ولی زبان آدم آقا مو در می‌آورد مو در می‌آورد! هر چی می‌گویی بیر بیر عین دیوار آقا به آدم نگاه می‌كنند خوب بابا یك چیزی بگو یا بگو درست است می‌نشیند فكر می‌كند بگویم نگویم اعتراف كنم نكنم اعتراف كنم فردا آن جور می‌شود آن آقا بول می‌گیرد بهانه می‌گیرد آی كوفت مرض خوب این كه طرز چیز نیست ولش كند علیكم بالاحداث ولشان كنید این‌ها به همان وضعیت خو گرفتند و توقع دیگر از آنها نیست مگر دیگر معجزه‌ای رخ بدهد معجزه پیدا بشد!

 فقط یك تغییر و تحولی پیدا بشود ولی آن جوان انسان احساس می‌كند نماز نمی‌خواند ولی دنبال صداقت است دنبال راستی است كلك نمی‌خواهد بزند كلك نمی‌خواهد بزند صاف است صاف است وقتی كه نگاه می‌كند یك نفر كه او هم مثل خودش می‌خواهد صاف باشد یكدفعه می‌بینی آمد جلو پرده‌ها را زد كنار صنف را زد كنار تحزّب و اینها را همه را زد كنار آمد جلو گفت آقا نوكرت هستم مخلصتم نوكرتم اینكه می‌گوید نوكرتم مخلصتم مال چیست بخاطر این كه بابا من همه‌اش كلك دیدم من همه‌اش دروغ دیدم من همه‌اش نفاق دیدم اینها رامن مشاهده كردم تو داری می‌آیی یك جور دیگر حرف می‌زنی یك قسم دیگر داری صحبت می‌كنی یك مسئله دیگر داری می‌گویی این این راكه دارد احساس می‌كند دارد كلك می‌زند یا نه كلك نمی‌زند دارد خودش را كه در آن فضا قرار دارد دارد برای انسان بیان می‌كند درست این مسئله خوب باعث می‌شود چی باعث می‌شود كه انسان نه آن افرادی كه در یك همچنین محیطی هستند نسبت به این افراد اینها آنها را در نفس خود محكوم می‌كنند و مطرود می‌كنند و آنها را در وجود خود نمی‌پذیرند حالا طرف بیاید بگوید خدا می‌گوید برو پی كارت خدا! خدا تو كمرت بزند نصفت كند پیغمبر پیغمبر از بالا به ته دو نیم كند من تمام هیكل تو را دروغ دارم می‌بینیم تو داری از پیغمبر می‌گویی آن شمشیر علی بیاید آن فرقت از آن پایین در بیاید نمی‌دانم چی چی داری می‌گویی هی بگو پیغمبر هی بگو امام زمان این همه را جلوی چشمم دارم می‌بینم كه دروغ و كلك و حقه‌باز و متقلب و فلانی هستی حالا هی دم از این و آن بزن! آن امام زمان كه بیاید اول شمشیرش توی كله تو می‌آید درست شد.

 ما چی ما كه توی كلك و فلان و دروغ وفلان واینهاهستیم ما هم اینها را نمی‌پذیریم برو بابا اینها هنوز بچه هستند اینها دنیا ندیدند هنوز كوچك هستند اینها هنوز سرد وگرم روزگار نچشیدند حالا بگذار یك خورده بزرگ بشوند مثل ما بشوند یك خورده زن و بچه پیدا بكنند یك چند تا مرید این طرف و آن طرف و رفیق و اینها پیدا بكنند بببیند آن موقع باز آن موقع باز این صفا را دارند یا ندارند آن موقع این صدق را دارند یا ندارند لذا چند نفر بیا بالا طرف باد می‌كند اینجا می‌نشیند آقا آمد آقا آمدند یارو وقتی كه حرف می‌زند آه یكخورده فرق می‌كند بنشین پایین پیست بزنند یك گرمت نمی‌ماند هنوز صد و چهل كیلو وزنت دو تاگرم باقی نمی‌ماند كه آن هم همان عین ثابتت است! كه باید نگه داری برای قیامت! همه را بریز كنار بابا تمام این اوضاعی كه درآوردی بخاطر چیست بخاطر آقا آقا آقا حضرت آقا تشریف آوردند آن آقا آمدند این آقا آمدند بالاخره هر كدام برای خودمان یك بساطی دست كردیم و بازی در این دنیا تئاتر داریم اجرا می‌كنیم! ما نگاه به این می‌كنیم می‌بنیم چی آنی كه برای ما ارزش است برای او ضد ارزش است آنی كه برای او ضد ارزش است او برای ما می‌شود ارزش چرا چون ما در آن فضائیم ما در این فضا هستیم این می‌تشود برای ما ارزش كلك می‌شود ارزش اصلا كلك، هیكلش كلك است آدم وقتی بعضی از این عكسها را آدم نگاه می‌كند واقعا عجیب است روزی كه وقتی كه چشممان به عكسش بیافتد این است خدا نیاورد به هیكلش بیافتد هیكلش بیافتد واقعا عكسش آدم را نگاه می‌كند اصلا منقلب می‌كند من بعضی از عكسها را كه می‌بینیم اصلا نمی‌توانم ببینم اصلا برمی‌گردانم و می‌بینیم یك خورده بخواهم دقت بكنم به هم می‌ریزم اصلا به هم می‌ریزم به طور كلی به هم می‌ریزم انگار شما ببینید نشستن با این افراد چه بر سر آدم می‌آورد صحبت كردن با این افراد چه بر سر می‌آورد چه بر سر آدم می‌آورد؟! این آدمی‌كه تمام وجودش همه اینهایی كه خوب اهل گناه و معصیت هستند و معصیت باطن!! نه معصیت فرض بكنید كه رفته عرق خورده و اینها اینها كه اصلا چیزی به حساب نمی‌آید در قبال آن عصیانهای نفسانی! و آن عصیانهای باطنی! و آن عصیانهایی كه از جحود می‌آید از جحد می‌آید و از انكار می‌آید و متصلب نمی‌كند عرق خورده طرف یك توبه می‌كند خدا غلط كردم بیست و پنج هم خوردم هیچی خدا می‌بخشد و فرض كنید كه می‌رود پی كارش و مشكلش حل می‌شود حالا آمده یك دروغی آمده آن جا نمی‌دانم حالا یكدفعه آن می‌گوید خدایا چی كار كردیم ولی آن كسی كه اصلا وجودش را از وجودش دیگر راست در نمی‌آید یعنی به یك جایی رسیده كه اصلا دیگر اصلا راست در نمی‌آید راست راست در نمی‌آید كاغذ می‌دهد دروغ، حرف می‌زند دروغ، نمی‌دانم برخوردش، همه چیز دروغ است همه چیز اصلا دروغ است یعنی شده مجسمه دروغ و نفاق و مكر!! اصلا مجسمه شده آقا مجسمه مكر و نفاق و دروغ!! آن وقت حالا این دم از خدا و پیغمبر و امام زمان و قیامت و صلح و مصالح دیگر و از این حرفها و این چیزها و این چیه قضیه!! این همان جایی است كه همه می‌خندند به آدم همه آنهایی كه بابا بلاخره می‌شناسند دیگر بالاخره كلك كلك را می‌شناسد آنها همدیگر را می‌شناسند می‌گویند یك روز عمروعاص خب خیلی عمرو عاص به معاویه كمك كرد دیگر آنها با همدیگر سر یك سفره بودند سر یك چیز بودند هر كدامشان هم ختم روزگار بودند ها یعنی معاویه از او بدتر او از او بدتر او از معاویه بدتر اصلا جفتشان چیز بودند یك قضیه معاویه من حكایت خیلی وقت پیش خوانده بودم یك قضیه خلاصه معاویه احساس كرد كه عمروعاص دارد یك افرادی را توی خود دربار دارد برای خودش جمع می‌كند و یك مسائلی یك روز به یكی از اینها مطلبی گفت انجام نداد معاویه خیلی زرنگ بود از آن كلكهای نمره یك بود ها كلك عجیبی بود آن چیز دست باباش ابوسفیان را بسته بود معاویه خیلی عجیب بود معاویه خیلی تیز بود گفت این آدمی‌نبوده كه این طور كند این فلان است این ما را دور زده رفت تحقق كرده فهیمد قضیه چی بوده گفت حالا حسابت را می‌رسم قضیه راهها به جناب همپالكی ختم می‌شود با ما هم بله با همه بله با ما هم بله بعد یكدفعه یك جا گیرش آورد و خلاصه دو نفر را فرستاد كه بروید چیزش بكنید و اینها و آمد و نشست و فلان و بعد یك مرتبه چیز كرد این هم یك بازی در آورد یك بازی درآورد در یك قضیه‌ای به این یك كاری كرده بود آنها را به عنوان شاكی آنها را خواسته بود كه بیایند آنجا و در مقابلش چیز كنند كاری كه انجام داده و دستور قتل عمروعاص را به آن دو تا صادر كند زمینه‌ای بود دیگر از این زمینه‌ها هست همیشه از این بساطها هست طرف هم اگر كاری نكرده درست می‌شود بالاخره همه چیز درست می‌شودهمیشه ابوسفیانی داریم عمروعاصی داریم معاویه‌ای داریم و فقط علی است كه یكدانه است علی همیشه یكدانه است و آن هم امام زمان علیه‌السلام است و الا همه چی هست الحمدلله فراوان است این گفت كه بیایند و آمدند آمد و نشسته بود و یكدفعه چیز كرد این دو تا آمدند و نشستند و اقامه دعوا و چیز كردند این این طور، معاویه ناراحت شد و فلان و این چیزها و بازیهایی كه خودش بلد بود از آن بازیهایی كه خودش بلد بود و گفت كه بله اینجا چیز است دیگر عدالت است دیگر وقتی كه نمی‌دانم این طور شده این هم یك همچنین جرمی‌است و یك شخصی مثل شما یك همچنین جرمی انجام بدهد دیگر چه اطمینانی هست به اینكه خلاصه، در نبود ما فلان و این حرفها از این قضایا بشود و گفت هر كاری می‌خواهی بكن خلاصه آمدند و گفتند كه ما خلاصه می‌خواهیم چیز بكنیم اعدام كنیم و فلان و بگیریم بكشیم و گفت بله بفرمایید آمد و عمروعاص هم آن مثل معاویه است دیگر رو كرد به معاویه گفت بابا مخلص شمائیم بگو قضیه چیست؟ پدر سوخته من این چند ماهی كه صدایم در نمی‌آید و غلطی داری می‌كنی خیال كردی كه من نمی‌فهمم این حرفها داری یار در دربار من برای خودت جمع می‌كنی حالا كودتا می‌خواهی برای من بكنی بیا این دو تا شمشیر را می‌بینی هر كدام را بیاید پائین مرخصی! بلند شو برو پی كارت دیگر از این غلطها نكن و بدان هر جا كه بروی تمام عیون من دنبالت هستند حالا هر جای می‌خواهی بروی برو یك چیزی به او نشان داد گفت حالا برو مصر بعد از این قضیه فرستاد گفت تو در جا عیون من هستند تو در اتاقی، بخواهی آنها را داری بدان آن روز روزی است كه دیگر مسئله تمام است و فلان!

 خوب اینها دوستی دنیا همین است! دوستی دنیا همین است خوب اینهایی كه وجودشان یعنی وجودشان با این نحوه بار آمده و در این فضا هستند خوب اینها ارزش را چه می‌بینند یعنی آن ارزش بله اینها می‌فهمند صداقت كجاست صداقت را می‌فهمند اگر نمی‌فهمیدند وقتی اسم امیرالمومنین علیه‌السلام می‌آمد همین معاویه گریه‌اش نمی‌گرفت! وقتی كه اسم امام رضا علیه‌السلام می‌آمد همین مأمون گریه‌اش نمی‌گرفت این مأمون با همه آن پدر سوختگی‌هایش با همه آن كلك‌هایش صدق را می‌فهمد كجاست حقیقت را می‌فهمد كجاست انسانیت را می‌فهمد كجاست می‌فهمد این باید در امام باشد این انسانیت در امام است صدق در امام است و حقیقت در امام است و آن بهتر از همه این را می‌فهمد! ولی آن چرا كه به خودش ارزش می‌دهد و به او پایبند است چیست همین كلك و پدرسوختگی‌ها است دیگر، كلك و دروغ و نفاق و تقلب و پدرسوختگی‌ها همین‌هاست كه به او ارزش می‌دهد و بنای حیات خودش را بر این می‌گذارد زیرا سر سوزنی اگر از این مسئله تخطی كند همان جا بوار اوست همین سرسوزن، یك سر سوزن را بیاید به طرف خدا برود می‌خواهد به طرف خدا برود باید همه دستگاه را ول كند دیگر لذا اگر از خدا می‌گوید این خدا در راستای كلك و پدرسوختگیش است اگر از پیغمبر می‌گوید اگر اجرای قصاص می‌كند مال پدرسوختگیش است ببنیید همه چیز می‌رسد به پدر سوختگی همه چی می‌رود دركلك یعنی مأمون قصاصش می‌شود كلك قصاص آقا دزد است دزد را باید در اسلام قطع كرد در حكومت ولی این كه تو داری قطع می‌كند این كلك و پدرسوختگی است به جای دزد باید دست خودت را قطع كرد باید دست خودت قطع بشود حضرت فرمودند راست می‌گوید! حضرت فرمودند و لله علة الناس حجی بالغه حجی بالغه است جواب بده آمدند دزد را دستش را قطع كنند گفت اگر من دزدم به خاطر تو بوده تو از همه دزدتر هستی اینكه آمدی همه مال مملكت را بردی همه را دزدی كردی كار ما را به این جارساندی كه من بروم دزدی كنم! عصبانی شد هان دوباره اغتشاش می‌كند همین آقا دزده هی می‌خواهد به هم بریزد دربار را بر علیه حكومت اسلامی‌مای مأمون چیه دارد فلان می‌كند می‌ریزد به هم و به هم چی كار می‌كند حضرت فرمودند هشه یارو گفت بابا یواش چه خبر است حرف زده جوابش را بده آیه قرآن آمده جوابش را بده هی نگاه دارد می‌كند به امام رضا، به داد ما برس، آخر نخیر بنده به داد نمی‌رسم! بنده حقم! اگر به داد تو ب‌رسم مثل تو بودم بنده اینجا به داد تو برسم خیلی خیال چیز كردی اشتباه می‌فرمایی اشتباه بنده پسر رسول خدا هستم بنده عدلم عدل محضم امامم ولی هستم و مرتبط به توحید هستم و از بنده توقع كمك به توی جبّار عنید پدرسوخته حقه‌بار برنمی‌آید می‌خواهی گردن من را بزنی برو بزن هیچی ماند همین طور فقط نگاه كرد گفت خوب بروید بله بله برود برود برود دیگر چیز نكنید این را به اصطلاح چه جور می‌كند آن را گفت برود گفت حالا نقشه قتل تو را می‌كشم! آن را گفت از اینجا این مسئله شروع شد قتل نقشه چیز دید نه یعنی خلاصه امام رضا دردسر است امام رضا در این امروز دزد آمده فردا یك متخلف دیگر می‌آید قرار بر این است كه به جای محاكمه او این محاكمه بشود هر روز امروز قضیه دزدو فلان است و فردا آن و فردا آن و فردا آن و حضرت هم تشریف دارند جواب بده حضرت نمی‌آید و آن چه را كه حق می‌بیند برگرداند به نفع تو! حضرت آن چه را كه حق است همان را می‌گوید آنی را كه واقع است همان را می‌گوید حضرت نمی‌آید مسئله را برگرداند پیچش بدهد و آن طوری كه حكومت تورا تثبیت كند همان جور حكم را بگوید مثل قاضی هایلی كه توی مأمون در دم و دستگاهت مثل پشگل همین طوری ریختند و برای تثبیت حكومتت دارند به هزار تزویر متمسك می‌شوند كه توی مأمون را بخواهند نگه دارند هان حالا اگر همین قاضی را تو عزلش بكنی ها می‌گوید ای پدرسوخته این مأمون! فلان فلان شده كه این آمده در قبال امام رضا آمده فلان كرده در قبال امام رضا ایستاده‌ای! پدرسوخته تو خودتی خودت و آن مأمون را و بالاتر از مأمون و فلان این حرفها این پدرسوخته دیگر نبود امروز نبود هان عزل شدی رفتی در خانه‌ات نشستی دیگر پشت آن كرسی آن نمی‌دانم دینارهای طلا و كیسه های اشرفیهای طلا و اینها دیگر خبری نیست حالا صدای پدرسوختگیت درآمد الان هم تو همان پدرسوخته هستی! می‌خواهی فردا دوباره می‌گذارد تو را سر كار می‌گویی به به یا خلیفه رسول اللَه السلام علیك یا اا تو دیروز به این می‌گفتی پدرسوخته چی شد! پس همه اینها به پدرسوختگیت برمی‌گردد زیاد سراغ مأمون نرو به او كار نداشته باش برو بدبخت خودت را درست كن برو به خودت برس تو خودت پدرسوخته هستی حالا مأمون می‌میرد یكی دیگر به جای او می‌آید تو بدبختی می‌خواهی چكار كنی این شد زندگی! هان یك روزی یا خلیفه رسول اللَه بود بعد هم كه عزل شدی شد پدرسوخته! دوباره آوردت سر كار دوباره شد یا خلیفه رسول اللَه! ندیدم بهتر از شما عالمتر! هی می‌آمدند آقا عالمتر از این خلیفه رسول اللَه البته مأمون یك خورده سواد داشت بهتر از آن بقیه بود كه یعنی بدتر بود! با همین سوادش و سوادش را در خدمت این پدرسوختگی و اینها به كار می‌برد سوادش كه نور بود اگر بود كه می‌آمد امام رضا این جوری نمی‌كرد همه اینها در راستای تثبیت دنیا بود و تثبیت دنیا هم علم می‌خواهد علم می‌خواهد! علم نداشته باشی نمی‌توانی دنیا را برای خودت تثبیت كنی هنر می‌خواهد تثبیت خود دنیا علم می‌خواهد هنر می‌خواهد بهانه می‌خواهد وسیله می‌خواهد نیرو می‌خواهد توان می‌خواهد بپوشیش شنبه كه نمی‌خواهد فرض كنید كه همان روز اول همه چیز را می‌زند خراب می‌كند باید یك كسی باشد كه كله‌اش كار كند یك خورده كار كند چطوری صحبت كند چطوری مطلب را بچرخاند چطوری رنگ و لعاب به او بدهد چطوری بتواند مخاطبین بدبخت را اغواءكند بتواند اغوا كند! خودش را به هر شكلی در بیاورد یك روز اخم كند یك روز بخندد خودش را بزند به فلان دیگر چیزهایی كه خلاصه داریم مرسوم است در دنیا در دنیا مرسوم است بین سیاسیون این كارها انجام دادن.

 این نحوه دو نگرش در دو فضا در این فضا انسان قرار بگیرد محو می‌شود رد آن فضا قرار بگیرد هم محو می‌شود در هر دو این مسئله وجود دارد و بر آن اساس قضاوت می‌كند و می‌آید نسبت به آن موقعیت دیگر نظر می‌دهد و خودش را دور نگه می‌دارد و او را طرد می‌كند و او هم به همین كیفیت به همین وضعیت به این همین موقعیت.

 البته این صحبتی كه خب به اینجا رسید این به خاطر یك نكته‌ای بود كه در بحث فناء جنسیت در ماده و به اصطلاح هیولای مبهمه در آن جا این قضیه در آن جا به درد می‌خورد! كه از آن جا وارد این مسائل و مطالب می‌شود. مرحوم آخوند نسبت به این مطلب می‌فرمایند كه صحبت ما این بود كه وقتی كه این هیولا ماده خودش دارای جنس و فصل است جنس ماده عبارت است از جوهر خود جوهری خودش جنس است مثل جنسهای باب قاتی قولیا كه جواهر را جواهر خمسه می‌دانند این جوهر خودش می‌شود جنس برای ماده و هیولا، خب آن فصلش عبارت از استعداد، استعداد تهیؤ و آمادگی برای قبول صور از اجتماع این دو هیولا تشكیل می‌شود درست شد این به این كیفیت، صورت را هم شما از آن طرف نگاه بكنید خودش آن تركیبی است به عنوان جوهر خود صورت هم باز جوهر است دیگر جوهر یعنی یك واقعیت و یك حقیقت مافوق ماده و جسمیت كه عبارت است از نحوه ماهیتی كه بتواند قبول عرض را بكند این می‌شود مفهوم جوهر هر چیزی كه بتواند ظرف و بستر مناسبی بشود برای عروض اعراض تسعه به آن جوهر گفته می‌شود حالا این جوهر در هر مقوله‌ای می‌خواهد باشد حتی در مسائل دیگر حتی، حتی فرض بكنید كه در صور مثالی همین طور در صور مثالی هم ما در آنجا به اصطلاح جوهر و اعراض داریم بالاخره در آنجا هم شكل است و لون است و آن الوان و اشكال بر آن جوهرِ صورت مثالی تعلق می‌گیرد گفتم از مسئله مادی ما باید یك قدری خارج بشویم و خارج این طور فرض نكنیم خارج عبارت است از همان وجود عینی و اعیانی این عالم هر چه بخواهد باشد حتی ذهن هم جزء آن است خوب این اشكالی كه در اینجا هست این اشكال جواب دارد به اینكه خود صورت جوهر می‌شود بنابرای جنس برای صورت، آن امتداد در جهات سه گانه طول و عرض و عمق آن امتداد هم می‌شود فصلیت امتداد یك حقیقت خارجی است استعداد گرچه استعداد عبارت است از یك حقیقت خارجی ولی حقیقت خارجی كه در ذاتش ودر كمونش ابهام قرار دارد وقتی كه ابهام قرار داشت پس بنابراین این جنس وقتی در آن فصل خودش منمحی است و فانی است آن چه را كه به دست می‌آید در این زمینه عبارت است از یك جنسیت مبهمه و یك صورت فعلیه صورت فعلیه، چون خود جنس صورت هم فانی در آن فصلش می‌شود دیگر همان طوری كه جنس ماده فانی در همان استعداد است و محوضت در استعداد پیدا می‌كند و یكی می‌شود جنسیت فصل هم كه همان جوهریتش باشد، جوهریت مشتركه، آن هم فانی می‌شود در صورت.

 پس بنابراین صورت هم كه عبارت است از همان عین و تعین خارجی وقتی تعین خارجی شد ما به الاشتراك ما در این زمینه صورت خواهد بود یا همان ما حقیقت مبهمه قابل برای صور مختلف پیدا كردن؟ كدام یك از این دو؟ یعنی كدام یك از این دو اولی است و احق است به این كه ما جنس را كه یك حقیقت مبهمهمشترك است از او بگیریم، هر دوی ماده و صورت هر دوی اینها جنس دارند و جنسشان هم عبارت است از جوهر بودن در جوهر بودن هم ماده جوهر دارد و هم صورت جوهر دارد در این مسئله به اصطلاح تفاوتی نمی‌كند ولی آن ابهامی‌را كه در جنس است و آن ابهام در صورت نیست در فصل نیست، آن ابهام را از كدام یك از این دو بگیریم؟ خب ابهام را باید از ماده بگیریم به خاطر این كه ماده است كه مبهم است و فقط قابلیت برای صورت پذیری را دارد خود صورت كه فعلیت دارد پس وقتی كه شما می‌خواهید نظر بیاندازید و بروید و یك حقیقت مبهمه را به عنوان جنس جنبه سعه‌ایی به او بدهید سراغ یك منشأیی می‌روید كه آن منشأ زودتر شما را به مطلوب برساند و زودتر شما را به مقصد برساند آن منشأ چیست؟ آن عبارت است از همان ماده و هیولا ولی صورت نه صورت آن فعلیت خارجی است و در آن جا دیگر این مبهم و ابهام وجود ندارد.

 این جوابی كه مرحوم آخوند پس هنگامی شما می‌خواهید جنس را اخذ كنید به جای اینكه سراغ صورت بروید و از آن صورت كه یك تعین خارجی است و در آنجا است از آن جنسیت را اخذ كنید به جای ماده آن صورت می‌روید، ماده این فرض كنید كه كاغذ را در نظر می‌گیرید آن ماده‌ای كه فصلیتش عبارت است از استعداد محض بودن، قابل محض بودن و ابهام محض داشتن از آن ماده شما جنس را انتزاع می‌كنید می‌گویید ما یك حقیقتی در عالم داریم كه آن حقیقت عبارت است از مشتركی كه بین همه انواع وجود دارد آن می‌شود جنس و یك فصل هم داریم كه آن فصل این عبارت است از آن چیزی كه خاص به خودش است اگر از شما سوال كردند این جنس و فصلتان را شما از كجا درآوردید؟ از باب تخیلات و توهمات خودتان را این را درآوردید یا اینكه جنس یك واقعیت خارجی است؟! نه می‌گویید كه هم جنس واقعیت خارجی است هم فصل واقعیت خارجی است. جنس و فصل دو مفهومی‌است كه ذهن آنها را می‌سازد در ارتباط با آن شیء خارجی، وقتی كه به شیء خارجی نگاه می‌كند خواهی نخواهی خدا انسان را این طوری درست كرده كه می‌آید و ما به الاشتراك از او می‌گیرد كه عبارت است از ماده، آن ماده‌ای كه مابه الاشتراك بین صور مختلف است در تمام این صورتها نگاه بكنی یك چیزی این وسط هست كه نمی‌توانید به او اشاره بكنید ولی هست! آن عبارت است از یك چیزی كه فرض بكنید كه بفرمایید ماده‌ای یك ماده‌ای كه آن ماده قابلیت برای صورتهای مختلف را دارد و در تمام این صورت این اشیاء خارجی در تمامش این حضرت ماده حضور دارد این جناب ماده می‌گوید من هستم! در این نوع این ماده می‌گوید من هستم گرچه نمی‌توانی به من اشاره كنی! و از آن ته و توه من را در بیاوری ولی من هستم و حضور دارم و حضور پررنگ هم دارم منتهی از دیدگان تو این حضور مخفی است! به همین دلیل كه صورت خودم را هم عوض می‌كنم ولی خودم عوض نمی‌شوم این خیلی عجیب است كه یك شیء این كاغذی كه الان در دست من است می‌دانید چند تا صورت تا به حال عوض كرده تا به اینجا رسیده ما كه نمی‌دانیم این كاغذ از زمان خلقت دنیا تاالان بوده هان ببینیدعزیزمن چند سال است خدا خلق كرده آسمان و زمین را چند سال است خلق كرده میلیون سال میلیارد سال هر چقدر می‌خواهید بروید جلو بروید ما چه میدانیم اصلا شما بگویید ده میلیارد سال قبل آسمان خلق شده و یكدفعه زمین و بساط و ماده و سایر، این كاغذی كه الان در دست من است ملیاردها سال قبل هم این بوده هان این مسئله شما تماشا كنیید بوده خیال نكنید فقط مربوط به روز دوشنبه ١٤ ١٨ سال ١٤٣٠ هجری قمری در بلده مقدس قم این الان یكدفعه خلق الساعه این بوجود آمد از دست بندگان حضرت آقا این الان مورد مشاهده شما است نخیر این ملیاردها سال قبل بوده ولی كاغذ بوده؟ نه چی بوده؟ خدا می‌داند خدا می‌داند كه این الان چی بوده سنگ بوده اول نمی‌دانم موج بوده نمی‌دانم ذرات پراكنده بوده اولش بعد زدند فرضیه‌های كشكی پشگی كه می‌گویند زنگی زدند منفجر شده همه جا و اصلا خودشان هم می‌آیند رد می‌كنند كه نمی‌دانم اینها همه كشك است واینها این آن جوری بوده و بعد تبدیل به فرض كنید كه خاك شد آب شد و خاك و آب با هم قاطی شد سنگ شد به هوا رفت به زمین آمد نمی‌دانم بعد تبدیل به گیاه شد درخت شد بعد حالا این درختی كه الان شما فرض می‌كنید كه جنگل برزیل است این درخت را قطعش می‌كنند و بعد این تبدیل به كاغذ می‌كنند این درخت مال صد سال پیش است قبل از صد سال پیش چی من می‌گویم ملیاردها سال قبل این بوده این درخت مال صد سال پیش است مال دویست سال پیش است بگو مال هزار سال پیش است دیگر بیش از این نبوده این چه قضایایی هی گذشته! چند صورت این ماده تا حالا به خود گرفته؟!! می‌توانید بشمارید؟! اگر یك یك بگذارید اینجا تا آن طرف كره زمین صفر بگذارید بغل هم باز صورتهایی كه این به خودش گرفته بیشتر است در هر ثانیه دارد یك صورت به خودش می‌گیرد

 تلمیذ: بحث می‌رود به ماهیت و ما خود وجود را بحث كنیم

 استاد: جان

 تلمیذ: اینكه خود وجود را به عنوان جنس بگیریم؟

 استاد: البته این بحث شما كه می‌گویید این همان چیزی است كه امروز می‌خواستیم راجع به آن صحبت بكنیم منتهی من خواستم دوباره بحث قبل را بیاورم و البته وجود را نمی‌توانیم جنس بگیریم بلكه وجود را صورت محض باید بگیریم وجود، جنس ندارد منتهی من گفتم كه این چیز بشود برای بحث بعدی بخاطر به اینكه در بحثی كه امروز مرحوم آقا مطرح می‌كنند

 تلمیذ: اگر ما گفتیم وجود را جنس بگیریم نه جنس به معنای ماهیت بلكه به عنوان نقطه مشترك

 استاد: وجود به معنای تشخص، نفس تشخص شما بگیرید وقتی نفس تشخص بگیرید آن وقت در این صورت دیگر یك آن مابه الاشتراكش در این جا فقط یك مفهوم می‌شود یعنی همان نفس حقیقت وجودیه می‌شود كه بسیط است آن می‌شود آن وجود، او می‌شود بسیط و آن وقت دیگر نمی‌شود مبهم باشد او دیگر عین تأثر است به عكس این چیز كه در اینجا مبهم بود او عین تعین است وجود عین تعین است این ماده مبهم است برای ظهورش نیازی به صورت دارد یعنی صورت قرطاسیت صورت حجریت صورت خشبیت اینها صورتهای مختلفی است این ماده به خودش باید بگیرد تا اینكه ظهور پیدا بكند نه آن وجود می‌شود عینش این را فردا عرض می‌كنم خدمتتان این ماده را وقتی كه بخواهد شما در نظر بگیرید حالا تا اینجای مسئله را شما تمام بكنید.

 این آن قدر صورت به خود گرفته است همین دیگر حالا به كتاب و فلان كار نداریم همین چیز در دست ما این كاغذی كه در دست ما است آن قدر صور متعدده و متكثره‌ای گرفته است كه انسان نمی‌تواند عد كند و به حساب بیاورد در تمام اینها این صورتها همه از بین رفته! آنی كه فعلا باقی مانده چیه خود ماده توجه كردید این می‌شود حظور حظور پررنگ پررنگ و فعال از این اصطلاحات جدید این حظور پررنگی كه الان دارد این حظور قوی این جناب ماده معلوم می‌شود ماده این جنبه انفعالی حضورش در جنبه فاعلی بیشتر است فاعل بدبخت شما مردها نگاه كنید مردها چقدر زودتر از این زنها می‌میرند این زن آمار ندارید من خیال می‌كنم بیش از ٧٠ یا ٨٠ من خیال می‌كنم صدی ٧٠ درصد زودتر می‌میرند این زنها عمر می‌كنند و جان دارند می‌دانید چرا اینها هستند بیخیال بابای مرده درمی‌آید اعصباش همه چیز پدر مرده در میآید اینها سر و مر و گنده قشنگ برای خودشان انگار نه انگار وقتی كه طرف می‌میرد یك دو سه روزی گریه می‌كند بعد هم می‌نشیند می‌خندد و زندگی را شروع می‌كند البته خوب چرا پیدا می‌شود كه خوب مواردی كه حالا یك چند درصدی اتفاق می‌افتد این جناب ماده بی‌خود هم اسم این را نگذاشتند ماده والا اسم این را می‌گذاشتند صورت این ماده بخاطر همین چون عمرش بیشتر است صور مختلفی به خودش می‌گیرد این هم این هم چیه این هم همه صورتها را همه از بین رفته ولی خودش هست الان در دست بنده این ماده در دست بنده نگاه كنید ببینید دارد خودش را نشان می‌دهد در حالی كه الان این صورت صورت قرطاسی دارد فردا ممكن است دوباره این صورت عوض بشود برود تبدیل به یك صورت دیگری بشود رماد بشود باز ماده می‌گوید كورخوندی من باز اینجا تشریف دارم آن صورت قبلی كه جنبه صورت فاعلی دارد دیگر ماده جنبه انفعالی دارد پس معلوم می‌شود در این دنیا آن جنبه انفعالی است كه خلاصه آن بابای فاعلی را در می‌آورد خوب تا از این طرفی خلاصه ترتیبش را می‌دهد و می‌فرستد آن طرف خودش هم سر پا همیشه بقا و حیات دارد لذا اینی كه می‌گویند كه ماده خیلی مبهم است و چی است همچینی خیلی هم نباید قبول كرد باید یك خورده بیشتر دقت كرد اتفاقا خیلی حسابی آن جور است!

 این صورت می‌شود چی صورت زائل می‌آید می‌رود می‌آید می‌رود می‌آید می‌رود می‌آید می‌رود می‌آید می‌رود آنی كه همیشه باقی می‌ماند و ملیاردها سال باقی مانده یك واقعیت سیالی است كه آن واقعیت سیال در این ماده قرار دارد در این صورت قرار داد این بحثی كه فعلا كردیم بر اساس فلسفه مشاء است و اعتقاد به جواهر خمسه درست.

 بحثی كه فردا می‌خواهیم بكنیم این است كه به طور كلی زیرآب ماده و همه را می‌خواهیم بزنیم! كه اصلا ماده‌ای آیا وجود دارد در این عالم یا ندارد؟! جنبه فاعلی چیست و جنبه انفعالی چیست و برگشتش به حیثیت علّی و علیت صورت برزخی در ظلیت خودش است كه عبارت ما از آن تعبیر می‌آوریم به ماده!

 مرحوم آخوند می‌خواهند به این مسئله اشاره كنند البته نه با این بیان دقیقتر یك قدری بیانشان حالا ما یك قدری مسئله را دقیقتر خواهیم كرد فعلا این مسئله مرحوم آخوند را عرض می‌كنیم تا ببینیم كه به كجا می‌رسیم.

 تلمیذ: منظور صورت هر چیزی است

 استاد: بله دیگر

 تلمیذ: یعنی كار به ماده ندارد

 استاد: نه دیگر، ماده كه هست خوب دیگر این ماده‌ای كه الان در رحم مادر است دارد تشكل پیدا می‌كند اینها چیزهایی است كه در همه جا ا ست از نطقه علقه می‌شود علق می‌شود این برجستگی كه هی پیدا می‌كند این رحم مادر اینها به خاطر چیست به خاطر یانكه آن مادر غذا می‌خورد آب می‌خورد آن موارد را میخورد این غذا و آن سیبی كه می‌خورد آن آبی كه می‌خورد آن كه آدم نیست آن سیب است آب است گوشت است كباب است نمی‌دانم سبزی است میوه است این چیزهایی كه دارد می‌خورد همه چیزهای عمومی است كه ماده این قضیه را تشیكل می‌دهد این ماده این مواد می‌رود در بدن مادر وارد خون می‌شود از خون می‌رود همین مواد هی می‌رود شروع می‌كند حجم این ماده‌ای كه در آن جا است هی زیاد كردن همراه با زیاد شدن این صورتش هم تغییر خواهد كرد علقه مضغه نمی‌دانم ثم كسونا عظاماً لحما ثم أنشاناه خلقا آخر هی با این تغییر و تحولاتی كه در این كمیت و كیفیت این جنین به وجود می‌آید همراه با او صورتی جدید پیدا می‌شود به واسطه همان صورت جدید هم هست كه دیه‌اش هم فرق می‌كند و گرنه ماده ماده است نطفه یك دیه دارد نمی‌دانم علقه چه دیه دارد نمی‌انم مضغه یكی است نمی‌دانم اگر به غضروف واینها تبدیل بشود یك دیه دارد بعد انشانا خلقا آخر دیگر آن تبدیل به دیه كامله می‌شود این تبدیل شدن دیه، خب احكام شرع كه بی حساب نیست چرتكه نیانداخته كه بگوید، این است چون صورتش تغییر پیدا می‌كند بر اساس صورت! دیه تعیین می‌شود نه بر اساس ماده والّا اگر یك كسی علقه داشت و اندازه علقه این قدر بود باز دیه اش همان قدر است حتما لازم نیست این قدر باشد یا اینكه این تعلق صورت به خاطر ماده بودن علقه نیست! به خاطر آن صورت علقیت است! و همین طور مضغه بودن آن مضغه بودن است كه آن چیز می‌كند نه كشیدن حالا كه سقط كرد بكشیم ببینیم چقدر است یك سیر است دو سیر است چند گرم است آن چیز بكنیم به این چیزها تعلق نمی‌گیرد. یك عكسی نشان دادند از قوم عاد نمی‌دانم كجا بود عربستان بود و چندی پیش چندسال پیش بود یكی برای ما آورد چه كردیم ظاهرا این مجسمه را نشان میداد دیگر مجسمه را آن كله و فلان كله این مجسمه یك نفر وایستاده بود با یك بیل یك آدم با یك بیل، ایستاده بود بغل این كله آقا این كله‌اش چهاربرابر این آدم بود عجیب بود طرفهای گفتند طرفهای یمن و آنجا ها داشتند چال می‌كردندعكس انداخته بودند نشان نمیدهند كه اینها مونتاژ و فلان است یعنی چیز طبیعی بود البته داریم كه آنها قوم عاد و اینها چیز داشتند خیلی قوی هیكل و عجیب بودند داریم در روایات یعنی كله اندازه چهار تای سه تای این آدم بود یك چیز عجیبی بود از آن بالا رفته بودند با هلیكوپتر عكس انداخته بودند فقط اسكلتش هم بود اسكلت هم بود و زیرخاك هم بود و بعد این قضیه دیگر فاش شد و توسط همین سعودیها. اینها اقوام مختلف بودند و الّا خیلی هم داریم مثلا جنازه مومیایی شده مال فرعون این جنازه مومیایی شده را بله خودم دیدم از اینجا تا آنجا بود خیلی بزرگ نبود مومیاییش البته مومیایی فقط كوچك بود نه دیگر این قدر این قدر هم خوب بودند یك آدم عادی معتدل عادی بود و الا اینها هم خوب بودند ارم ذات العمادالتی لم یخلق مثلها فة البلاد و ثمودالذین ... این مال همینها است كه یك قوم بود البته یك شهری خاك است شهر اصلا كلش زیرخاك است در هگمتانه و اینها هی چیز می‌كنند در می‌آورند و من دیدم من رفتم آنجا كوفه هم همین طور كوفه هم می گویند كه خیلی از خانه ها زیر است چندی پیش یادم است كه محلّ آزمایشگاه جابرابن حیان را در كوفه كشف كردند الان هم هست هنوز خیلی مساحت خیلی زیادی هم داشت جابرابن حیان دركوفه بوده دیگر و از تمام اسباب و ادواتش موجود است چندی پیش شنیدم و در زمان صدام این را به دست آوردند الان در خیلی از خانه‌های كوفه زیر خاك است خاك می‌آمد رمل می‌آمده می‌گرفته پر می‌كرده خیلی جاهایی حفاریهایی می‌كنند همه چیز درمی‌آورند درهمین ایران هم همین طور الان دارند در نواحی ایلام آن جا دارند حفاری می‌كنند و به یك منازلی تحت الارض برخورد كردند

 تلمیذ: در كاشان منازل در آوردند

 استاد: منازل

 تلمیذ:

 استاد: در خود كاشان یا اطرافش

 تلمیذ: در خودش

 استاد: اینها زیر خاك بوده

 تلمیذ: آنرا بازسازی كردند

 استاد: چطور آن وقت خوب در گودی بوده

 تلمیذ: عكس آنهم هست

 استاد: مرحوم آقا از چیز نقل كردند این را من از خود مرحوم آقا نقل كردم مثل اینكه گفتم یكدفعه برای رفقا ایشان می‌فرمودند كه یك وقت مرحوم حاج هادی ابهری آن وقتی كه در ابهر بود خیلی از اوقات ایشان اصلا میرفت بیرون یك حالات خاص خودش را داشت دیگر می‌رفت و مثلا بدون زن بدون زنش می‌رفت فرض بكنید كه دو ماه برای خودش می‌رفت می‌گشت بعد می‌آمد نمی‌توانست مكان خودش را تحمل كند! افراد اینها را نمی‌توانست تحمل كند و به هم می‌ریخت می‌رفت بیرون! یك دو ماه طول می‌كشید گاهی می‌آمد در یكی از این چیزها كه داشت می‌رفته طرفهای زنجان این طرفها، می‌نشیند كنار یك جوب آبی می‌نشیند كنار جوب آبی خسته بوده می‌خوابد تا اینكه مثلا برود مثلا زیر سایه درختی آن جوری بوده كه خانه كسی نمی‌رفته مثلا یك سایه درخت پیدا می‌كرد می‌خوابیده یا یك باغی پیدا می‌كرده می‌رفته یكی دو روز آنجا بوده این طور نبوده كه منزل كسی برود اصلا به طور كلی نمی‌توانسته با افراد ارتباط برقرار كند! یك روز كنار جوب آبی می‌نشیند و هیچی چیزی هم نبوده نه درختی نه فلانی یك جوی می‌آمده می‌رفته آن پایینها در همین فكر یك مرتبه به نظرش این طور می‌رسد كه خوب اینجا كه الان نشستم الان اثری از آبادانی نیست فقط یك جوی آب فرض بكنید كه دارد می‌آید می‌رود مثلا حالا قبلا اینجا شاید اینجا هم یك دهی بوده حالا نیست مثلا عقب است چی شده، آنجا یك مرتبه متوجه می‌شود پرده برای او كنار می‌رود از این مسائل مرحوم حاج هادی، یك مرتبه می‌بیند كه در طول میلیونها سال عبارت خود او میلیونها سال بوده نه هزاران سال در طول میلیونها سال گذشته همین جایی كه نشسته آبادانی بوده و چه وضعیتی قصرهایی را مشاهده می‌كند در بعضی از اینها كه می‌گفت من حتی در عمرم مثل آنها ندیده بودم مثلا ساختمان‌های چند طبقه با چه وضعیت و با چه خصوصیات و با چه نقش و نگاری تعریف می‌كرد می‌گفت كه من دیدم و همه اینها از بین رفتند و دوباره بعد صاف شدند دوباره یك فصل جدیدی آمدند دوباره شروع كردند به ساختن زارعت گله داری و فلان و مفصل دوباره اینها رفتند عبارت مرحوم آقا این بودكه ایشان می‌گفتند ایشان را آن قدر این قضایا تكرار شد كه من نتوانستم بشمارم چند دفعه این خراب شده و آباد شده در اثر تكرر و كثرت این تعداد نتوانستم به حساب بیاورم و همه را هم با ذكر خصوصیات می‌گفت بعد می‌گفت و همه اینها در یك ثانیه بوده! و عجیب اینكه گفته بوده كه من اگر بخواهم بنشینم چون در ذهنش نقش بسته بوده، بخواهم خصوصیات آن چرا كه دیدم بگویم سالها باید بنشینم و برایتان توضیح بدهم سالها! یعنی اینها همه در یك ثانیه! در عرض یك ثانیه چطور این حجم از اطلاعات هیچ كامپیوتری یكدفعه این قدر دیتا بفرستد فرض كنید كه روی هارد این حجم از چیز را كه سالها باید بنشینم و توضیح بدهم كه در این مدت چه گذشته است و این چیز چه بوده.

 تلمیذ: همانطور كه آمده اشد قوی میشود گفت كه پیشرفته تر از الان بودند؟

 استاد: پیشرفته را نمی‌دانم نمی‌تواند یعنی اینكه خوب بشر این در اینجا اشرف است از نظر طبعا از نقطه نظر عقلی هم آن هم بایستی كه از نظر عقلی هم باید قدرتش بالا برود از نظر قوهجسمانی شاید منظور است.